

یعقوب لیث صفار

- ۴ -

در شماره های پیش تا آنجا که میسر بود شرح احوال و اعمال یعقوب را با تحقیق در علل و نتایج آنها ذکر کردیم و اکنون میپردازیم به بحث در باب سجایا و صفات و اهمیت تاریخی این مرد بزرگ .

از آنچه گذشت مسلم میشود که یعقوب بن لیث در زمره بزرگترین نوابغ تاریخی ایران است . وی مردی بود مستقیم الرأی ، شجاع ، سریع العمل ، دوراندیش ، بخشنده ، مهربان ، عادل ، دیندار و میهن پرست و بعبارت دیگر دارای تمام سجایای مهم فرماندهی که باید مورد توجه هر سردار لایق باشد . مهمترین صفتی که در زندگی یعقوب پیش از هر چیز جلب توجه میکند و اولین علت پیشرفت کار او شده جوانمردی و بخشنده گی اوست . یعقوب ثروت را برای گرد آوردن و آنگندن نمیخواست ، ثروت در حقیقت وسیله ای برای پیشرفت مقاصد او بود و بهمین سبب در اوایل زندگی خود هر چه بدست میآورد بادوستان و یاران میخورد و پس از وصول به مراتب عالی فرماندهی و سلطنت نیز هیچگاه از بذل و بخشش و خصوصاً بی نیاز داشتن سربازان و اطرافیان خود دریغ نمیداشت و علت اینکه یاران و جانبداران او در سیستان بسرعت فزونی گرفت همین نکته اساسی بود . یعقوب بجای توجه بمال بنسخته دیگری توجه داشت و آن جمع مردان کار بر گرد خود بود و در این مورد حتی از گناه دشمنانی که بدو پناهنده میشدند ، در صورتیکه مردانگی و لیاقتی در آنان میدید ، صرف نظر میکرد و از آن میان مخصوصاً خوارج را که همواره مخالف دستگاه خلافت و عمال خلفا بودند ، پس از مطیع ساختن مورد لطف قرار میداد و در شمار سربازان خود

در میآورد چنانکه چون یکی از رؤسای خوارج خراسان بزینهار (۱) یعقوب آمد پادشاه صفاری او و سپاهیان را بنیکی پذیرفت و ولایت اسفزار و بیابانهای خراسان و کردان را بدو داد و گفت «تو و یاران ترا دل قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارجند و شما اندرین میانه بیگانه نیستید، اگر بدین عمل (۲) که دادم بسر نشود (۳) مردم زیادت نزدیک من فرست تا روزی ایشان پیدا کنم (۴) و دیوانشان برانم و هر چه از آن عمل خواهند بدهم، اما این کوهها و بیابانها نغرهاست (۵) که شمارا از دشمنان نگاه باید داشت که ما قصد ولایات بیشتر داریم... و مرا مرد بکارست خاصه شما که همشهریان منید...» (۶)

دیگر از خصائل یعقوب رأفت و مهربانی با زیر دستان خود بود. او هیچگاه زیردستان را از راه تهدید و آزار و شکنجه مجبور بفرمانبرداری نمی کرد بلکه همواره دل آنان را از سرداران گرفته تا سربازان بدست میآورد و بر قلوب ایشان حکومت میکرد و بهمین سبب هم سربازان و سرداران او در هر حال و وضع حاضر بجانبازی با وی بودند و حتی میان برف هم در کوهستانها میجنگیدند، اما اگر کسی از زیردستان با وجود آنهمه لطف و مهربانی در دوستی خیانت میورزید، سردار سیستانی حاضر بگذشت از گناهان او نبود و بعضی از اوقات او نیز در داخله ممالک بچنگ با اینگونه افراد گذشته است.

شجاعت یعقوب و سرعت عمل وی نیز یکی از علل مهم پیشرفتهای سریع او در لشکر کشیها و فتح ممالک شد یعقوب با سواران و سپاهیان ورزیده خود اغلب مانند صاعقه بر سردشمنان فرود میآمد و پیش از آنکه دشمن فرصت تهیه و تدارک سپاهی و جنگ و ستیز یابد او را از پای در میآورد. در جنگی که بازننده پیل پادشاه کابل کرد چنانکه دیده ایم شجاعت ذاتی او توانست سپاه خصم را با آن همه ساز و برگ و پیلان از میان ببرد و فتحی را که تا آنروز برای مسلمین صورت

۱ - پناه ۲ - ولایت و حکومت ۳ - در تداول امروز؛ پیش نرود ۴ - معلوم کنم ۵ - مرز - سرحد

۶ - تاریخ سیستان ص ۲۱۸

تکررته بود میسر سازد. وقتی ابراهیم بن الیاس سپاهسالار خراسان بامر عبدالبن طاهر آخرین پادشاه طاهری بمقابله یعقوب رفت (در نخستین حمله یعقوب برخراسان) وشکست یافته بنزد پادشاه خراسان بازگشت درباب یعقوب گفت: «باین مرد بحرب هیچ نیاید که سپاهی هولناک دارد و از کشتن هیچ باک نمیدارند و بی تکلف و بی نگرش^(۱) همی حرب کشند و دون شمشیر زدن هیچ کاری ندارند، گوئی که از مادر حرب را^(۲) زاده اند...»^(۳)

دینداری یعقوب نیز مشهور است. وی در عین آنکه بادستگاه خلافت جداً مخالف بود و بنی عباس و همه عرب را بدیده بغض مینگریست، در پیروی از سنن و فرایض دینی نهایت مراقبت را داشت و مانند همه ایرانیان روشن بین آن روزگار میدانست که دین اسلام ربطی به دوستداری یا قبول تابعیت عرب ندارد. یکی از علل جنگهای او درجانب کابل وسند نیز همین بود او در این حدود میکوشید که پیروان بودا و برهما را بدین اسلام درآورد و اگر کسی قبول اسلام میکرد از او ولشکریان او در امان بود و حتی اگر پس از غارت بدین کار تن درمیداد آنچه از وی گرفته بودند بدو باز میدادند. از نتایج بزرگ دینداری و جوانمردی (عیاری) یعقوب عفاف و پاکدامنی او بود و بهمین سبب سعی داشت همه سرداران و بزرگان در گاه او بر همین سیرت باشند. گویند روزی برخضراء^(۴) کوشک یعقوب نشست بود، مردی را بر سر یکی از کویهای اطراف میدان دید که سر بر زانو نهاده و نشسته است. تا خود اندیشید که این مرد را غمی است پس حاجبی فرستاد و او را بخواند و حال او پرسید. گفت ای پادشاه سرهنگی از آن تو هر شب یاهر دوشب از بام خانه من فرود میآید و بادخترم بی رضایت من و او ناحفاظی^(۵) میکند و مرا با او تابستیزه نیست. یعقوب گفت چرا بامن نگفتی؟ اکنون بخانه رو و چون او بیاید اینجا آی، مردی با سپر و شمشیر خواهی دید که با تو بیاید و انصاف تو بستاند. مرد برفت و شب دیگر آمد، مردی با سپر و شمشیر آنجا بود و با او تا بخانه رفت و آن سرهنگ را در خانه آنمرد یافت،

۱ - بی ملاحظه ۲ - برای ۳ - تاریخ صیستان ص ۲۰۹.

۴ - تقریباً مانند سبزه میدانهای ادوار اخیر ۵ - بی عفتی

شمشیر برتارک اوزد و او را از پای در آورد، آنگاه گفت چراغی بر افروزد و چون بر افروخت گفت آبم ده و چون آب بخورد گفت نان بیاور. پدر در مرد جنگی نظر کرد و دید این پادشاه است که بیاری او آمده؛ یعقوب گفت قسم بخدا که از آن هنگام که این سخن بامن گفתי تا کنون آب و نان نخوردم، اکنون جسد این مرد بر گیر و بر لب خندق انداز. باعدادان فرموده‌نمادی کنید که هر که خواهد سزای ناحفاظان بیند بر لب خندق رود و بر آن مرد بنگرد.

یکی از خصائص مهم یعقوب مخالفت سخت او با قوم عرب و بابنی عباس بود او همواره میگفت که دولت عباسیان را بر غدر و مکر بنا کرده‌اند نبینی که بابوسلمه^(۱) و ابو مسلم و آل برامکه و فضل سهل^(۲) با چندان نیکوئی کایشان را اندر آن دولت بود چه کردند؟ کسی میاد که برایشان اعتماد کند؛ (۳) و ما از این دشمنی نژادی او با عرب دو نتیجه گرفتیم یکی تحصیل استقلال سیاسی و دیگر بدست آوردن استقلال ادبی بدین معنی که یعقوب در نتیجه دشمنی ذاتی که با قوم عرب داشت نسبت بزبان آنان نیز اظهار مخالفت میکرد و بر خلاف سایر رجال و امرای ایران که چون دستگاه سلطنت ترتیب میدادند گروهی از فضای عربی دان را در شمار بزرگان دربار میپذیرفتند و زبان عرب را زبان رسمی دربار قرار میدادند، او در دربار خود زبان عرب را بکلی متروک گذاشت چنانکه کسی در دربار او نبود که بتازی سخن گوید. همین عدم توجه بزبان تازی باعث شد که یعقوب متوجه زبان درمی^(۴) شود و فرمان دهد که نویسندگان

۱ - مراد ابوسلمه خلال نخستین وزیر ایرانی بنی عباس است که با ابومسلم خراسانی در تحکیم بنیان حکومت عباسی کوشش کرد ولی سفاح اولین خلیفه بنی عباس بس از وصول بخلافت این مرد بزرگ را ناچوانمردانه بقتل رسانید.

۲ - فضل بن سهل وزیر مأمون که بخیله در حمام سرخس کشته شد.

۳ - تاریخ سیستان ۲۶۷ - ۲۶۸.

۴ - لهجه عمومی مشرق ایران و همین لهجه است که در دوره اسلامی زبان ادبی و رسمی سراسر ایران شد و آنرا فارسی و پارسی نیز نامیده‌اند.

و شعرای دربار او آن زبان را بجای زبان تازی برگزینند و گویا این نابغه بزرگ با این اقدام قصد تحکیم بنیان استقلال ایران داشت و میدانست که استقلال سیاسی ایران از حکومت عرب بی استقلال ادبی او غیر ممکن است.

پس از فتوح پیایی یعقوب و بدست آوردن خراسان و برانداختن خوارج شعرا شروع بمدح یعقوب بتازی کردند و چون یکی از شاعران شعر تازی خود را براو خواند گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و همین اشاره یعقوب و امتناع از شنیدن اشعار عربی باعث شد که بعضی ادبای دربار او مانند محمد بن و صیف و بسام کرد و محمد بن مخلد شروع بمدح یعقوب و نظم و قایع بزبان فارسی کنند و این نخستین بار است که پس از تسلط عرب رسماً بزبان فارسی توجه شد. بعد از یعقوب برادرش عمرو همان روش یعقوب را در ترویج زبان پارسی پیش گرفت و بعد از او سامانیان نیز همین سنت را تعقیب کردند و بدین ترتیب زبان فارسی زبان رسمی سراسر ایران و همدوش زبان عرب گردید و بعدها در شمار یکی از بزرگترین زبانهای ادبی جهان درآمد.

اما گذشته از این مراتب اهمیت یعقوب مخصوصاً در آنست که وی توانست حکومت ایرانرا عملاً از دست حکومت مرکزی عرب یعنی دستگاه خلافت بیرون آورد و رسم تعیین حاکم را از طرف خلیفه در نواحی مختلف ایران براندازد چه پیش از او رسم چنان بود که خلیفه کسی را بحکومت یکی از ایالات یا ولایات بگمارد اما ظهور یعقوب و بیانات مشهور او پس از تسخیر خراسان در نیشابور این سنت را منسوخ کرد و رسمی جدید آورد و آن این بود که از این پس امرای محلی ایران هر یک ناحیه‌ای را بالا استقلال تحت اختیار خود در میآوردند و خلیفه نیز برای آنکه اطاعت مذهبی مردم از امرای مذکور مانعی نداشته باشد ناگزیر فرمانی بآنان میداد. بنابراین یعقوب نخستین کسی است که همت ایرانرا عملاً از استقلال سیاسی و نظامی و ادبی برخوردار کرد و از این جهت او را چاید مانند ابو مسلم از جمله بزرگترین مردان تاریخی ایران شمرد. پایان